

مثنوی بلند

خاک افلاکی

محمد جواد سامع

www.getab.ir

اردیبهشت تا آذر ۱۳۹۳

ویژه‌ی لحظه‌های شهادت
سردار رشید اسلام
شهید حاج محمد ابراهیم همت



مثنوی

خاک افلاکی

(ویژه‌ی لحظه‌های شهادت سردار رشید اسلام
شهید حاج محمد ابراهیم همت)

سرایش: محمد جواد سامع
تنظیم و تایپ: مرضیه شاکری
بازخوانی متن: شکبیا ملک زاده

چاپ و صحافی: وازه

خاک اول: ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۴۵۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۴۱۹۷-۱-۷

قیمت: ۵۵۰۰ تومان

سرشناسه: سامع، محمد جواد، ۱۳۵۶ -

عنوان و نام پدیدآور: خاک افلاکی / اثر: محمد جواد سامع
محمد جواد سامع

مشخصات نشر: پیشوا: انتشارات آدرس، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۱۴۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۴۱۹۷-۱-۷

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان دیگر: خاک افلاکی (ویژه‌ی لحظه‌های

شهادت سردار رشید اسلام شهید حاج محمد ابراهیم همت).

عنوان دیگر: خاک افلاکی (ویژه‌ی لحظه‌های شهادت

سردار رشید اسلام شهید حاج محمد ابراهیم همت).

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴

Persian poetry -- 20th century

شهادت -- شعر

Martyrdom -- Islam -- Poetry

رده‌بندی کنگره: PIR8۰۸۷

رده‌بندی دیویی: ۸۱/۶۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۶۸۶۳۰۲

اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی: فیا

نشانی: ورامین. پیشوا. شهرک نقش جهان - ط دوم - پ ۱۷

موبایل: ۰۹۱۲۰۳۸۴۶۸۰

پیشگفتار

من بچه نیستم...

حالا که دارم حرف می‌زنم، چهل و چهار پنج سال از عمرم را سپری کرده‌ام. با خوب و بدش کاری ندارم. کار من با واژگانی است که از کودکی شنیده‌ام. بعضی را فهمیده‌ام. برخی را نفهمیده‌ام. دسته‌ای را درک نکرده‌ام و یک عمر است که برای درک کردنشان سرگردان مانده‌ام. نه این که بگویم از دور دستی بر آتش داشته‌ام. نه. از قضا خیلی از آن‌ها در زندگیم جاری و ساری بوده اند. بعضا نه خودشان را بلکه پیامدهایشان را نیز با پوست و گوشت و خون لمس کرده‌ام. اما هنوز که هنوز است آن طور که باید به درکشان نائل نشده‌ام. از جمله‌ی این واژه‌ها "شهید و شهادت" است...

من شهرضایی هستم. فاصله‌ی خانه‌ی پدری من تا مزار شهید حاج ابراهیم همت حدود پنج کیلومتر است. شاهرضا که می‌رفتم بعد از این که برای پدر و عمو و پسرعموهایم فاتحه می‌خواندم سری هم به مزار او می‌زدم و برایش فاتحه می‌فرستادم. دوردور نسبتی فامیلی بین ما بود و با خانواده‌اش آشنایی کمی داشتیم. یادم هست در تشییع جنازه او زمانی که هنوز شش سال و نیم بیشتر نداشتم شرکت کرده بودم. اما هر آن چه از او می‌دانستم در حد اطلاعات سال و ماه بود و این که مردی بزرگ و از فرماندهان تراز اول سپاه ایران و ... که به نوبه‌ی خود اطلاعاتی حتی بیشتر از سایرین به شمار

می‌رود. چه، هنوز هم بسیاری خیال می‌کنند شهید همت، بچه‌ی تهران است. بگذریم...

دوستی دارم به نام فرشید. پانزده یا شانزده سال داشته اولین بار که پایش به جبهه باز می‌شود. چون پدرش فرماندهی گردان بوده برای اعزام، دست توی شناسنامه‌اش نمی‌برد. می‌رود و چیزهای عجیب و غریب بی شماری می‌بیند. فرشید، اعزامی از تهران، جمعی لشکر بیست وهفت محمد رسول الله. او الآن جانباز شیمیایی و از دل و جان منتظر الشهاده است. برای سلامتش همچنین برای رسیدن به آرزوی دیرینه‌اش ملتمس دعاست. دعایش کنیم...

الغرض، او بود که مفاهیمی را از نو داخل زندگی من حیات بخشید و آن گاه معنای درست و درخور، به هر کدام بخشید. فرشید به من فهماند که شهادت با تیر و ترکش خوردن و کشته شدن و خیلی از چیزهای دیگر فرق دارد. مثل این که تمام آنچه را می‌گفت لمس کرده بود. همو بود که به من فهماند حاج ابراهیمی که می‌شناختم فقط و فقط قسمت اندکی از حاج ابراهیم است. حاج ابراهیم واژه‌ی بلند و پر معنایی است که شناخت آن یک دوره طویل و مفصل را برای خود طالب است. واژه‌ی مکرری که هر تگه‌ی آن ورد زبان کسی و دسته‌ای است، حال آنکه اصل و ریشه و معنایش چیز دیگر است... می‌گفت: "این خیبر و مجنون و عملیات و اینها همه‌اش برای این بود که خدا همت را آن بالا در عداد دوستانش کم داشت و هر جور بود